

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد و بررسی فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره)

فرمایش مرحوم آقای خوئی (قدس سره شریف) را عرض کردیم، در بیان ایشان نقاطی به نظر می‌رسد که محل دقت و تأمل هست.

ایشان فرموده‌اند: وقتی که اماره دوم بر خلاف اماره اول قائم شد، درست است که در باب حجیت، باید دلیل واصل به مکلف باشد، مثلاً دلیلی که الان می‌گوید: سوره جزء نماز است، حجیت این دلیل از این زمان است، لکن مدلول این دلیل از سابق بوده است، یعنی مثلاً دو سال پیش که مجتهد بر طبق اماره‌ای فتوی داده که سوره جزئیت برای نماز ندارد، الآن که اماره قائم شده بر اینکه سوره جزء نماز است، این اماره دوم، گرچه از حین وصول عنوان حجیت پیدا می‌کند، چون حجیت مادامی که دلیل واصل به مکلف نشود حجیت ندارد و فعلیت در حجیت وقتی است که به مکلف برسد، اما مدلول این از سابق بوده است، یعنی در همان دو سال پیش، این مدلول که وجوب سوره در نماز و جزئیت سوره برای نماز است، وجود داشته است.

حال بنا بر این بیان فرموده‌اند: وقتی که مدلول در سابق بوده، باید آثار واقع را بر طبق همین مدلول از سابق مترتب کنیم و نمی‌توانیم آثار واقع را بر طبق آن اماره سابق بار کنیم.

اشکال اول استاد محترم

در اینجا به نظر می‌رسد که این مطلب نیاز به دقت و تأمل دارد، ما به ایشان عرض می‌کنیم اینکه فرموده‌اید: چون مدلولش از سابق بوده، در نتیجه باید آثار واقع را بر این بار کرد، این مطلب به چه دلیل است؟

نکته اساسی فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره) این است که این اماره دوم درست است که الآن به دست این مجتهد رسیده و مجتهد تا به حال از این اماره دوم خبر و اطلاع نداشته و از الآن برای او حجیت دارد، اما چون مدلول این از سابق بوده، آثار واقع را باید از همان سابق بار کنیم.

الآن این اماره دوم می‌گوید: در واقع نماز دارای سوره است و سوره جزئیت برای نماز دارد، آثار واقع این است که اگر کسی نماز بدون سوره خوانده، باید نمازش را اعاده و یا قضا کند. ایشان فرموده: همین مقدار که مدلول این دلیل از سابق بوده، کافی است که آثار واقع را بر آن اماره سابق بار نکنیم.

عرض ما این است که برای ترتیب آثار واقع این مقدار کافی نیست، همان طور که برای حجیت می‌گوییم: مادامی که به مکلف واصل نشده حجیت ندارد، در ترتیب آثار واقع هم این مقدار کافی نیست که مدلول یک دلیل از سابق بوده است.

تمام احکامی که در شریعت وارد می‌شود تدریجی هستند و این احکام در صدر اسلام به صورت تدریجی برای مردم بیان شده است، در حالی که مدلول تمام این احکام تدریجیه در سابق بوده است، یعنی قبلاً هم بوده است، در حالی که کسی نمی‌گوید که: آثار واقع را باید بر این مدلول بار کنید.

پس نکته اول در مناقشه در فرمایش ایشان این است که در ترتیب آثار واقع این مقدار کافی نیست که حکمی قبلاً به عنوان مدلول یک دلیل بوده است و مجرد اینکه این مدلول بوده کافی نیست، بلکه این مدلول باید به مرحله تنجز و فعلیت برسد، یعنی باید به مرحله حجیت برسد.

به عبارت دیگر عرض می‌کنیم که ترتیب آثار واقع در جایی است که حجیت باشد، لذا اگر بگوییم که: این دلیلی که الآن برای مجتهد قائم شده که سوره جزء نماز است، در زمان سابق هم این دلیل حجیت داشته و مجتهد خبر نداشته است، این حرف دیگری است، اما الآن فرض ایشان این است که در باب حجیت می‌گوییم: شرط و فعلیت حجیت از زمانی است که وصول به مکلف پیدا می‌کند.

اشکال دوم استاد محترم

نکته دوم این است که اصلاً بین این دو مطلب تهافت هست، برای اینکه از یک طرف فرموده‌اید که: در حجیت وصول به مکلف شرط است و مادامی که دلیل واصل به مکلف نشده حجیت ندارد و از طرف دیگر فرموده‌اید: آثار واقع را قبل از آنکه این دلیل به مکلف برسد باید مترتب کنیم.

اگر فرموده‌اید: باید آثار واقع را بر این مدلولی که سابقاً بوده و حجیت نداشته بار کنیم، معنای ترتب آثار این است که حجیت داشته باشد و چیزی که حجیت ندارد آثار واقع بر او بار نمی‌شود و اگر فرموده‌اید: شرط حجیت وصول به مکلف است، معنایش این است که نمی‌توانیم آثار واقع را بر آن بار کنیم.

لذا بین این دو مطلب تناقض است که از یک طرف بگوییم که: در حجیت وصول مکلف شرط است و نمی‌توانیم بگوییم که: چیزی که مکلف از آن خبر ندارد، برایش حجت است و از طرف دیگر بگوییم: زمانی هم که حجیت نداشت، باید آثار واقع را بار کنیم و ترتیب آثار واقع از زمان حجیت است و قبل از حجیت معنا ندارد.

اشکال سوم استاد محترم

نکته سوم این است که ایشان فرموده‌اند: اماره دوم جلوی بقاء حجیت اماره اول را می‌گیرد و اگر اماره‌ی دوم نباشد، حجیت اماره اول استمرار پیدا می‌کند و باقی است و همین را ایشان دلیل قرار داده‌اند بر جواب از اشکال مستشکل که می‌گفت: اماره دوم و اماره اول از نظر احتمال مطابقت و مخالفت با واقع فرقی ندارند. به عبارت دیگر همان طور که احتمال مخالفت با واقع در اماره اول داده می‌شود، احتمال مخالفت با واقع در اماره دوم هم داده می‌شود.

بعد مرحوم آقای خوئی (ره) فرموده‌اند: شارع احتمال مخالفت با واقع در اماره دوم را القاء کرده است، به این بیان که با اماره دوم، جلوی استمرار حجیت اماره اول گرفته شد.

اشکال ما این است که این دلیل ارتباطی به این مدعا ندارد، مدعا این است که به گونه‌ای تصویر کنید که احتمال مخالفت با واقع در اماره دوم نباشد. می‌خواهید بگویید که: در این فرض که در اماره اول احتمال مخالفت با واقع هست، اما در اماره دوم نیست و دلیلی که بر این مدعا اقامه کرده‌اید این است که شارع با جعل حجیت اماره دوم، جلوی استمرار حجیت اماره اول را گرفته است، خوب این دلیل چه ربطی به این مدعا دارد؟ مدعا این است که چگونه شارع عدم مطابقت اماره دوم با واقع را القاء کرده است؟ این دلیل ارتباطی به این مدعا ندارد.

همیشه در حجت، تابع حجت فعلی هستیم و تابع آنچه بالفعل برای ما حجیت دارد هستیم، تا به حال اماره داشتیم بر اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد، لذا تابع آن بودیم، اما از حالا به بعد اماره داریم بر اینکه سوره جزئیت برای نماز دارد، و لذا وظیفه فعلیمان عمل به این اماره دوم است.

اما عمل به اماره دوم، درست عین عمل به اماره اول است و لذا زمانی که به اماره اول عمل می‌کردید، اگر از شما می‌پرسیدند که این اماره اول مطابق با واقع است یا مخالف؟ می‌گفتید: ممکن است مخالف یا مطابق باشد. پس احتمال مخالفت با واقع را می‌دادید و الآن هم به عین همین طور است. لذا وقتی اماره دوم آمد، وظیفه فعلیتان ترک عمل به اماره اول و عمل به اماره دوم است، اما اینکه وظیفه فعلی عمل به اماره دوم است، معنایش این نیست که شما احتمال مخالفت با واقع را در این اماره دوم نمی‌دهید، بلکه در این اماره دوم هم احتمال مخالفت با واقع داده می‌شود.

در نتیجه به نظر می‌رسد که این فرمایش ایشان که خواسته‌اند بفرمایند: قاعده اولی در امارات بنا بر طریقت عدم اجزاء را اقتضا می‌کند، فرمایش تامی نیست. اصولیون از زمان مرحوم آخوند(ره) و یا قبل از ایشان گفته‌اند که: در امارات بنا بر مبنای طریقت، باید قائل به عدم اجزاء شویم و بگوییم که: اگر برای مجتهد اماره‌ای قائم شد بر اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد، بعد اماره دیگر بر خلاف آن قائم شد، این اماره دوم کاشف از این است که اماره اول طریق به واقع نبوده و اماره دوم طریق به واقع است.

اما به نظر می‌رسد که این مقدار مشکل باشد و حتی بنا بر مبنای طریقت هم نمی‌توانیم عدم اجزاء را اثبات کنیم. اماره اول طریق به واقع بوده و اماره دوم که قائم می‌شود، بررسی می‌کنیم که آیا اماره دوم حجیت اماره اول را از اصل از بین می‌برد، یعنی کشف از این می‌کند که اماره اول از اصل حجت نبوده است یا نه؟ که چنین چیزی کشف نمی‌کند و مرحوم آقای خوئی(ره) و قائلین به عدم اجزاء هم این را قبول دارند که با قیام اماره دوم کشف نمی‌کنیم که اماره اول در همان زمان خودش هم حجیت نداشته باشد و اگر چنین چیزی را کشف کردیم، از بحث اجزاء خارج می‌شود، مثل اینکه مدتی به اشتباه از غیر اعلم یا غیر مجتهد تقلید کنید، بعد برایتان روشن شود که او صلاحیت تقلید نداشته است که اعمالتان باطل است.

بحث اجزاء درجایی است که وقتی عمل می‌کنیم، این عمل مستند به حجتی باشد، بعد برایمان کشف خلاف شود، حال آیا آن عملی که کردیم کفایت از واقع می‌کند یا نمی‌کند؟ اما اگر بعداً روشن شد که عمل اول از روی حجت نبوده است، این از بحث اجزاء خارج می‌شود.

پس این اماره دوم کشف نمی‌کند که اماره اول در حین خودش حجت نبوده است. اینها از نظر مطابقت و عدم مطابقت با واقع مساوی هستند، یعنی همان مقدار که احتمال می‌دهید اماره اول مخالف با واقع باشد، همان مقدار هم احتمال می‌دهید که اماره دوم مخالف با واقع باشد.

عرض کردیم این اماره دوم، درست همان حالتی را دارد که اماره اول بر شما قائم شده بود، وقتی که اماره اول بر مجتهد قائم می‌شود، مجتهد می‌گوید که: وظیفه فعلی من عمل به این اماره است و ممکن است مخالف با واقع هم باشد که دقیقاً در اماره

دوم هم همینطور است.

پس نمی‌توانیم بگوییم که: اماره دوم کشف از این می‌کند که اماره اول طریق به واقع نبوده و مخالف با واقع است، بلکه از نظر احتمال مطابقت و عدم مطابقت یکسان هستند.

وهم و دفع

یک مطلب دیگری هم که وجود دارد این است که بگوییم: وقتی اماره دوم قائم شد، بنا بر مبنای طریقت این اماره می‌گوید: اماره اول تعبداً طریق به واقع نیست. این حرف در عکسش هم هست که موقعی که اماره اول هم قائم شده بود، طریقت آن را نفی می‌کرده است.

لذا این اماره دوم طریقت اماره اول را نفی می‌کند، یعنی می‌گوید: الان من طریق هستم و آن طریق نیست، اما این هم از این زمان به بعد است، و الا عکس این مطلب هم بوده است که از موقعی که اماره اول قائم شده، این اماره طریقت اماره دوم را محو می‌کرده است.

عرض کردیم که این مطلب را در اصول می‌بینید و به قول بازاری‌ها نرخ شاه عباسی هم شده، یعنی یک چیز مسلمی است که در امارات بنا بر مبنای طریقت، اگر کشف خلاف شد، باید قائل به عدم اجزاء بشویم. البته عدم اجزاء را به عنوان قاعده و اصل اولی اثبات کرده‌اند، اما هر چه ابعاد مسئله را می‌بینیم که به چه دلیل بگوییم: قاعده اقتضاء عدم اجزاء دارد؛ به جایی نرسیدیم و گفتیم که: فرمایش آقای خوئی (ره) هم که فرموده: مدلولش از سابق بوده است، به درد نمی‌خورد و مجرد اینکه مدلول اماره‌ای از سابق بوده، مادامی که به حجیت فعلیه نرسد، به درد نمی‌خورد.

اما اینکه بگوییم: اماره دوم طریقت اماره اول را نفی می‌کند، درست است، اما از زمانی که خودش قائم شده است و نه در زمانی که اماره اول بوده است، یعنی نفی طریقت اماره اول در زمان خودش را ندارد و اگر هم این مطلب وجود داشته باشد، عکسش هم هست که طریقت هر اماره‌ای را که بعداً می‌خواهد قائم شود نفی می‌کند.

در بعضی از عبارات بزرگان آمده که این اماره دوم، به اطلاّش طریقت هر اماره دیگری را نفی می‌کند، اماره اول هم همین اطلاق را دارد و وقتی که قائم شده گفته: «أنا طریق» و هر اماره دیگری که بر خلاف من باشد، طریقت ندارد. پس آن هم چنین چیزی را دلالت دارد.

لذا هر چه فکر می‌کنیم که چه وجهی وجود دارد بر اینکه بگوییم: قاعده اقتضاء عدم اجزاء دارد، یک وجه روشنی از این وجوهی که در کلمات بیان شده به ذهن نمی‌رسد. بلکه قاعده اقتضاء اجزاء دارد و نه عدم اجزاء. این شخص قبلاً بر طبق این حجّت فعلی عمل کرده و الآن هم حجّت فعلی دیگری دارد و واقع هم، نه با اماره اول و نه با اماره دوم روشن نمی‌شود.

پس ما هستیم و همین طرق و حجج ظاهریه که باید بگوییم: آن اعمالی که تا به حال طبق حجت اول انجام شده، به حسب ظاهر صحیح است و نمی‌گوییم که: به حسب واقع اعمالی هم که از این به بعد بر طبق حجت دوم می‌خواهد انجام دهد صحیح است و نمی‌توانیم بگوییم که: آثار واقع را بر آن اماره سابق بار نکنید و تمام این نمازهایی که این مدت دو سال خوانده باید قضا کند. پس به این نتیجه رسیدیم که بنا بر نظریه طریقت باز نمی‌توانیم به صورت روشن بگوییم که: قاعده اقتضاء عدم اجزاء دارد، بلکه بنا بر طریقت هم قاعده اقتضای اجزاء دارد.

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين